أعوذبالله السّميع العليم من الشّيطٰن الرّجيم بسم الله

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

أمابعد،در درس هفتم از دروس سیرت نبوی هستیم. در درس گذشته در باره ای این صحبت نمودیم که رسول الله (ص) دعوت را در مکه جهراً شروع نمودند، و در باره ای اعتراض اکثر مردم مکه بالای دعوت اسلام صحبت نمودیم و موانع زیادی را ذکر نمودیم که نزد مردم مکه موجود بود که آنها را از دخول در دین الله عز و جل مانع شد. و همچنان در درس سابق وسایلی را ذکر کردیم که اهل باطل در حرب بر ضدِ دعوت جدید از آن استفاده کردند. و اولاً آن وسایل مسالمت آمیز بود. وسایل زیاد بود. مثل کوشش بیطرف نمودن ابی طالب کاکای رسول الله (ص) و مثل جنگ اعلامی رهبری شده که جنگ تلخی بود و در باره ای آن به تفصیل صحبت نمودیم. گفتیم که خط مشی آنها در این جنگ به سه محور استوار بود. محور اول تشویه داعیه بود، تشویه صورت رسول (ص) و محور دوم تشویه دعوت بود، تشویه اسلام و قواعد اسلام و تعالیم اسلام. محور سوم و بسیار خطرناك مشغول ساختن مردم بود بامُلهیات یا (ساعت تیری و خوشگذرانی) وأغاني یا (بیتخوانی) و گناه ها که نضر بن حارث لعنه الله آنرا به پیش انداخته بود.

لاکن سبحان الله این وسایل در دور نمودن از شنیدن کلام الله عز و جل پیروز نشد و مردم را از داخل شدن به دین جدید الله مانع نشد. پس مردم قریش چه کردند؟ یا بگو اهل باطل به صفت عام چه کردند تا با نهضت اسلامی مقاومت کنند؟ کار دیگری کردند. وسیله ای دیگری از وسایل باطل در جنگ اسلام. جنگ با روحیه یا جنگ روانی را اهل مکه علیه مسلمانان شروع کردند تا احساس راحت نکنند. یعنی مثل چه مثلاً؟ فشار روحی بالای اهل و اقارب. میدانستند که اکثر مؤمنین جوانان

بودند. اهل کفر اجتماع نمودند و در مکه اعلان نمودند که بر هر پدر و بر هر مادر و بر هر کلان قبیله است که اولاد خود را تحت تصرف خود بگیرد. یعنی اینکار را بخاطر مصلحت اولاد خود کردند تا از دین پدران خود خارج نشوند. و همچنان بخاطري اینکه پدر مکانت خود را در مکه نگهداشته بتواند. طبعاً تهدید مردم قدرت مند در مکه گاهی پنهانی می بود و گاهی هم صریح وروشن

تعذیب سعد ابن ابی وقاص از سوی مادرش

مثل آنچه که به سعد ابن ابي وقاص (رض) اتفاق افتاد. واقعه ای برایش رخ داد تا از دین الله عز و جل دور ساخته شود. مادر سعد ابن ابي وقاص (رض) تمام طرق ترغیب وترس راکوشش کرد تا سعد ابن ابي وقاص را از ایمان مانع شود. لاکن سبحان الله ناکام شد. نتوانست او را از این دین جدید اسلام دور نگهدارد. پس کار عجیبی کرد. از خوردن و نوشیدن دست کشید. گفت نه می خورم و نه می نوشم تا که از اسلام بر نگردی. فشار روحی ترسناکی بود برای پسر جوان بیست ساله سعد ابن ابي وقاص. لاکن سبحان الله سعد ابن ابي وقاص (رض) با ثبات ماند و مقابل اش ایستاد شد در حالیکه او نزدیك بود هلاك شود و برایش گفت، توجه کنید به کلام! بدان واللهِ او مادر اگر صد جان هم داشته باشی و هر یکی از آن بعدِ دیگر از تن ات خارج شود این دین ام را برای چیزی ترك نخواهم نمود. پس بخور اگر میخواهی یانخور. سبحان الله. اسرار بسیار شدید بود. نا ممکن بود برایش که این دین را تغییر بدهد به هر قیمت یا هر عواقبی که باشد. حاصلش چه بود؟ خورد و سعد مسلمان باقی ماند (رض) لاکن بدون شك موضوع برای سعد جوان شدیداً سخت تمام شده بود (رض).

تعذیب مُصعَب ابن عُمَیر از سوی مادرش

چنین فشار روانی را مادر مُصعَب بن عُمَیر (رض) هم بالای مُصعَب بن عُمَیر (رض) آورده بود. مُصعَب از بانعمت ترین جوانان قریش بود. مادرش بسیار پولدار بود. و اسباب رفاهیت وافر نزد اش بود. از شام برایش عطر می آمد و از یمن برایش لباس می آمد. سبحان الله، عطر برایش وارد می شد و لباس برایش وارد می شد. وقتیکه ایمان آورد همه ای آن از او منع شد. بلکه برعکس از خانه او را خارج کرد و از همه ای اموال ودارائی منع شد. نتیجه چه شد؟ با وجود اینکه مصعب (رض) با همه آن زندگی آرام و رفاهیت عادت کرده بود، لاکن سبحان الله تغییر نکرد. جلد اش مانند مار تخشف کرده بود یعنی خشك شده بود و او تمام زندگی خود را در آرامی و رفاه گذشتانده بود. صحابه (رض) وقتیکه او رامی دیدند به حالش گریه می کردند. ولاکن برای او فرقی نداشت و ثابت قدم ماند و اسلام بکلی حیات مصعب (رض) را تغییر داد. وسیله

ای فشار روانی وسیله ای بود متکرر بالای همه صحابه و عثمان ابن عفان (رض) هم تحت این فشار قرار داشت. کاکایش او را در بوریا می پیچانید و بعداً زیر بوریا آتش می کرد و دود می کرد تا اینکه نزديك می بود که عثمان (رض) اختناق نماید یعنی گلویش خفه شود. لاکن از دین خود بر نه گشت.

رسول الله و جنگ روانی

رسول الله (ص) به این فشار های نفسی تسلیم نشدند. ابولهب لعنه الله دو پسران خود عُتبه وعُتَیبه را با دو دختران رسول الله (ص) رُقَیَّه و أُم کُلثوم متزوج کرده بود. و وقتیکه رسول الله (ص) موضوع دعوت را اعلان نمودند پسران خود را امر کرد تا دختران رسول الله (ص) را طلاق بدهند. و آنها را طلاق دادند تا که رسول (ص) در فکر دختران خود بیافتند. و دیگر اینکه مردم مکه چه می گفتند؟ که کاکایش دختران رسول (ص) را برای پسران خود به ازدواج نمی گیرد؟ طبعاً این فشار شدید روانی بود بالای رسول (ص).

رسول الله و أُم جمیل

موضوع به جای کشید که زنِ ابی لهب أُم جمیل أروی بنت حَرب که شدیداً زن بسیار بدی بود خار ها را میگرفت و آنرا در مقابل خانه ای رسول الله (ص) میگذاشت. تخیل کنید. یعنی موضوع از آزار وأذیت رسول الله (ص) توسط مردان گذشته بود و به زنان رسیده بود. طبعاً این چیزی به منتهای مشقت است برای هرکسی. این زن یکبار خارج شد تا رسول الله (ص) را بزنند. تخیل کنید که امر به این حد رسیده بود که مشت خود را از سنگ مملؤ کرده بود و رفت تا رسول الله (ص) را با آن بزنند. و رسول الله (ص) در پهلوی ابوبکر (رض) در بیت الحرام نشسته بودند که این زن آمد و در دست اش سنگ ها بود تا ایشان را بزند (ص). سبحان الله، وقتیکه نزد ایشان رفت الله عز و جل بَصَر اش یعنی توانائی دید اش را از او گرفت و رسول الله (ص) را ندید. گفت دوست ات کجاست؟ به من رسیده است که او به من کنایه می گوید و ما را تمسخر می کند. طبعاً قبل از آن سوره ای المسد تبت یدا ابي لهبٍ....حبل من مسد،نازل شده بود. پس أُم جمیل بنت حَرب گفت والله اگر او را پیدا کنم با این سنگ ها او را می زنم. موضوع جائی رسید که زن حمایت شده، زن ابی لهب از خانه ای خود خارج می شود با مردان حرف می زند بلکه مردان را در بیت الحرام میزند. طبعاً در این مشقت روحی بسیار بزرگیست بالای روحیه ای رسول (ص).

موضوع تنها در سرك ها و در بیت الحرام به پایان نرسید. آنها بر رسول الله (ص) حتی در داخل خانه ای ایشان جسارت و گستاخی می کردند. یعنی وقتی که در محوطه ای خانه ای خود نماز می خواندند (ص) از بالای دیوار رحم یا بچه دان میش یعنی گوسفند ماده را می انداختند تا ایشان را به چنین اذیت مصاب میکردند، سبحان الله، در حالیکه ایشان (ص) در خانه ای خود بودند. تا اندازه ایکه ایشان (ص) عقب يك سنگ نماز می خواندند تا از آشغال های قریش خود را پنهان نمایند. یعنی موضوع متکرر بود. سبحان الله، رسول الله (ص) با این آشغال ها خارج می شدند و قلوب و عقول قریش را مخاطب می شدند، می فرمودند بنی عبد مناف این چگونه همسایه داری است؟ چگونه

همسایه داری است این؟ رسول (ص) آنها را در فکرحُسن همجواری می انداختند که قریش همیشه آنرا بلند میکردند و همیشه در باره ای حفظ آن بحیث حقوق انسان صحبت میکردند. و حالا به ضد یکی از بزرگ ترین مردان خود و بهترین پسران خود محاربه می کنند وقتیکه کلمه ای ایمان را اعلان کرد. این وسیله ای بود از وسایل حرب باطل بر ضد این دین جدید. وسیله های فشار روانی بالای مسلمانانی از صحابه یا رسول الله (ص) خود شان.

طلب امور معجزه

وسیله ای دیگر از وسایل اهل باطل از روی ریاکاری و جدل طلب معجزه بود. یعنی رسول الله (ص) برایشان معجزه ای بزرگی را آورده اند. معجزه ای قرأن الکریم را. و قرأن کریم به آواز بلند برایشان تحدی نمود یعنی آنها را چلنج داد و فرمود: وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٢٣) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا (النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (البقرة ٢٣ و ٢٤)

چلنجی با منتهای قوَت. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا. و بآنهم قریش یك مرتبه هم کوشش نکردند که بر این قرأن الکریم اعتراض کنند. با وجود این و علم شان در باره ای صدق رسول الله (ص) و با وجود علم شان به عجز شان وضَعف شان، از باب جدل معجزه های دیگر را طلب می کردند. یعنی شق مهتاب را طلب کردند مثلاً. رسول (ص) ایستاد شدند و با دست خود به مهتاب اشاره کردند و مهتاب به دو نصف شق شد. نصف اش بالای یك کوه و نصف اش بالای کوه دیگر، سبحان الله. در مقابل همه مردم. بآنهم گفتند محمد شما را جادو کرد. یکی از ایشان کوشش می کرد که انصاف کند. پس گفت از مسافرینی بپرسیم که از جاهای دور می آیند که اگر جادو باشد مسافرین که

خواهند آمد جادو شده نخواهند بود. وقتیکه مسافرین آمدند و قریش از آنها پرسیدند. گفتند بلی مهتاب را دیدیم که در همان شب و در همان وقت شق شده بود که رسول (ص) آنرا شق کرده بودند. و بآنهم گفتند سحر مُستمِر یعنی جادوی مداوم و پایدار است. ایمان نآوردند. بخاطریکه آنها نشانه ها را بخاطر تصدیق نمودن طلب نکرده بودند و لاکن آنرا برای جدل و ریاکاری طلب نموده بودند.

بلاخره موضوع به جایی کشید که از رسول الله (ص) پرسیدند که الله عز و جل در کتاب کریم خود در باره ای آنها چه ذکر فرموده است. وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (٩٢) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (٩١) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (٩٢) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ. و گفتند هرگز باور نداریم ترا تا آنکه جاری کنی برای ما از زمین چشمه ای. یا باشد ترا بوستانی از درختان خرما و انگور پس روان کنی جویها در میان آن روان کردنی. یا فرود آوری آسمان را چنان که گمان میکنی بر ما پاره پاره یا بیاوری خدا را و فرشتگان را رو برو. یا باشد ترا خانه ای از زر یا بالا روی در آسمان و باور نداریم بالا رفتن ترا تا آنکه فرود آوری بر ما نوشته ای که بخوانیم آنرا. پروردگار ما رسول (ص) را تعلیم می دهد و تمام مؤمنین را تعلیم میدهد که اگر به درجه ای جدل و ریاکاری رسید جز از یك جواب دیگر جوابی نیست. فرمود: قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا. بگو پاک است پروردگار من نیستم من مگر آدمی فرستاده شده. (الإسراء٩٠-٩٣) خلاص، نمی خواهند ایمان بیآورند. جدل طویل و عقیم و بی حاصل چه فایده دارد؟ با کسانیکه معجزه ای عظیم قرأن کریم را با عقول خود انکار کردند و با قلوب خود انکار کردند و با اعضای بدن خود انکار کردند. هر چیزی را که طلب کرده اند کمتر است از قرأن کریم و لاکن آن ها نمی خواهند که ایمان بیآورند. الله سبحان وتعالی میفرماید: وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًامِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (١٤) و اگر بگشائیم بر ایشان دری از آسمان پس شوند باین صفت که از

آن بالا میروند. اگر ایشان را می گرفتیم و آنها را خوب در آسمان بر سر افلاك و مدار ها و هفت سماوات و جنت و دوزخ می گشتاندیم، با وجود آنهم می گفتند: لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ. البته گویند جز این نیست که بند کرده شده چشم های ما بلکه ما قومی هستیم جادو زده. (الحجر ١٤-١٥) یعنی تو ما را جادو کرده ای او محمد. سبحان الله، چنین کردند کفار و همچنین می کنند اهل باطل دایماً در حرب ایشان با مسلمین. پس این هم وسیله ای دیگری بود از وسایل اهل باطل در حرب مسلمین، طلب معجزه از باب جدل و ریاکاری.

تمسخر و استهزاء به مؤمنین

همچنان وسیله ای دیگری که از زشت ترین وسایل اهل باطل در حرب اسلام و مسلمانان است، وسیله ای تمسخر و استهزاء بود بر مؤمنین. نه در آن منطق وجود داشت نه عقل و نه دلیل یا حجتی. تمسخر کردن، إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (٢٩) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (٣٠) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (٣١) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (٣٢) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ. هر آئینه گنه گاران به مسلمانان می خندیدند. و چون میگذشتند بمسلمانان با یکدیگر چشم میزدند حقارت کرده. و چون باز می گشتند باهل خانهٔ خود باز می گشتند شادمان شده. و چون میدیدند مسلمانان را میگفتند هر آئینه ایشان گمراهانند. (المطَّففین ٢٩-٣٣)

سبحان الله، وقتیکه رسول الله (ص) می نشستند و مستضعفین از مسلمانان در اطراف شان می نشستند، مشرکین می گفتند: أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا. آیا این جماعت انعام کرده است خدا بریشان از میان ما. (الأنعام ٥٣) اینطور بدون دلیل و بدون حجت و بدون گمان بالایشان تمسخر می کردند. همچنان وقتیکه فقراءِ مسلمانان را می دیدند می گفتند آیا همین ها پادشاهان جهان هستند؟ طبعاً این تمسخر بود بالای مؤمنین. چرا این سخن را می گفتند؟ بخاطریکه رسول (ص) به

اهل مکه می گفتند تنها یك کلمه ای لااله الا الله محمد رسول الله را بگوئید توسط آن عرب و عجم را . مالك خواهید شد. پس از اینرو آنها را به گونه ای تمسخر پادشاهان جهان می گفتند.

عُقبه بن ابي مُعَيط و رسولالله

عُقبه بن ابي مُعَيط لعنه الله یکبار با نبی (ص) نشسته بود تا از ایشان بشنود. أُبَي ابن خَلَف عُقبه بن ابي مُعَيط را دید که با رسول الله (ص) نشسته است. فکر کرد که او ایمان آورده است. از او پرسید ایمان آوردی؟ گفت نه ایمان نه آورده ام. أُبَي بن خَلَف حرف او را باور نکرد. گفت برای اینکه ثبوت نمایی که به دعوت محمد (ص) ایمان نه آورده ای باید بر روی رسول (ص) تُف کنی. عُقبه اینکار را کرد لعنهُ الله. نزد رسول الله (ص) رفت و در رویشان تُف کرد. سبحان الله راه دعوت را مبینید؟ چنین کردند با محبوب ترین خلق نزد الله عز و جل.

چنین بود وضع با رسول الله (ص) و با مسلمانان به صفت عام. با وجود آن سبحان الله، حرکت دعوت در مکه ازدیاد یافت و عدد مسلمانان ازدیاد یافت و مشرکین احساس می کردند که امکان دارد موضوع از دستان و توان شان خارج شود. پس به مسلمین تنازلت بزرگ یعنی همکاری متقابل را .پیش کردند. سبحان الله، پس بارسول الله (ص) مذاکرات کردند

مذاکرات و مساومات

کوشش التقاء در نصف راه را کردند طوریکه می گفتند یعنی که در نصف راه با رسول الله (ص) یکجاه شوند. وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ. آرزو کردند که ملائمت کنی تا ایشان نیز ملائمت کنند. (القلم ۹) بر رسول الله (ص) دو چیز را پیشنهاد کردند. پیشنهاد بسیار گستاخانه و بی ربط بود از طرف حکمای قریش. و آن پیشنهاد عبادت مشترك بود.

پیشنهاد اول

گفتند او محمد بیا می پرستیم آنچه راکه تو می پرستی و تو هم بپرست آنچه راکه ما می پرستیم و ما و شما به شراکت این موضوع را پیش می بریم. یعنی تومعبودان ما هُبل و لات و هزّه را پرستش کن و همزمان ما هم معبود ترا می پرستیم. پس اگر آنچه راکه تو می پرستی بهتر بود از آنچه که ما می پرستیم نصیب خود را از آن می گیریم. یعنی اگر معبود تو بهتر بود ما او را پرستش خواهیم کرد. و اگر چیزی راکه ما می پرستیم بهتر بود از آنچه که تو می پرستی تو هم نصیب ات را از آنها خواهی گرفت. یعنی تو هم نصیب ات را از خوبی های هُبل و لات و هُزّه بگیر. طبعاً مفهوم غلط در باره ای ألوهیت و عبودیت بود و مفهوم بسیار سطحی بود. یعنی ده یا بیست معبود را می پرستیم شاید معبود صحیح در بین ایشان باشد. مفکوره ای طفلانه ای بود از جانب حکمای قریش. پس این پیشنهاد اول بود، عبادت مشترکه

پیشنهاد دوم

پیشنهاد دوم هم از نگاه سطحی بودن اش به همان درجه بود. بعض مشرکین نزد رسول الله (ص) پیش کردند که عبادتی را بوجود بیآورند که آنرا عبادت تناوب مسما نموده بودند. یعنی معبود محمد (ص) را برای یك سال پرستش می کنیم و او معبودان ما را برای یك سال پرستش کند. پس قول الله عز و جل نازل شد که راه این مذاکرات طفلانه را تماماً قطع کرد. فرمود: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (١) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (٢) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (٣) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶) بگو ای کافران. پرستش نمی کنم آنچه شما می پرستید. و نه شما پرستنده اید

آنچه من می پرستم. و نه من پرستنده ام آنچه شما پرستیدید. و نه شما پرستنده اید آنچه من می پرستم. شما را دین شماست و مرا دین من است. (الکافرون ١-٦) تنها یکبار است که الله عز و جل در آن گفته است یا أیها الکافرون تا راه را بر روی همه کافران بکلی ببندد که در موضوع عقیده با مسلمانان مذاکره و مساومه کنند. با آن دروازه بکلی برروی چنین مذاکرات خنده آور بسته شد. و دعوت ازدیاد یافت و مسلمانان کثرت نمودند.

سلاح ضعیف و شکنجه کردن مؤمنین

قریش حلی جز از سلاح همیشگی در دستان اهل باطل چیزی دیگری نیافت. به سلاحی که پناه می برند اگر در صف مؤمنین استحکام را ببینند. سلاح زیان رساندن و تعذیب و شکنجه. باور کنید! آن سلاح ضعفاست. بعضی مردم فکر میکنند که قدرت در دست آنهاست. و چون سلاح و قدرت در دست آنهاست آنها از مسلمانان قوي تر اند.

آن سلاح ضعفاست که در عقب شمشیر های خود و عقب قمچین های خود و عقب زره های خود پنهان می شوند و ضعف شدیدی را در وجود خود مخفی میکنند. ضعف در عقیده، ضعف در ایمان، ضعف در حجت و برهان، ضعف در شخصیت، ضعف در حکمت و رأی، ضعف در همه چیز، ضعف در اخلاق و ضمیر. تعذیب منطق بی منطقان است. جبر و ظلم و زور و جرم منطق کسانیست که منطق ندارند. تخیل کرده نمی توانیم که چطور یك انسان قبول کرده می تواند و یا فطرت اش قبول کرده می تواند که انسانی را ببیند که در مقابل اش عذاب شود. یا در تعذیب او شرکت نماید یا به آن امر بدهد. چه طبیعتی و چه شخصیتی چنین کرده می تواند؟ و چه قلبی چنین کرده می تواند؟ چطور بشریت از نگاه فساد فطری به این درجه ای از پستی انحطاط کرده می تواند؟ انسان سلیم به حیوان دیده نمی تواند که درد و الم بکشد. پس چطور به انسان؟ انسانی را تخیل کرده نمی توانم که چطور انسانی را در قید بأندازد بعداً پشت اش را باقمچین ملتهب بسازد. تخیل کرده نمی

توانم که چطور انسان انسانی را بدون گناه روز ها و ماه ها بلکه سال ها در حبس بگذارد. اسلام بر مسلمان حبس نمودن پشك را حرام نموده است پس چگونه بر حبس انسان؟ با تمام شکستگی های که به آن شخص که آزادی اش قید شده است و به خانواده اش و به زن اش و به پدر و مادر اش اتفاق می افتد. بدون گناهی یاخطاءِ. هیچ جریمه ای نکرده اند جز از آنچه که الله عز و جل در کتاب کریم خود در وصف حال کافران فرموده است. وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. و عیب نکردند از ایشان مگر این خصلت را که ایمان آرند بخدا غالب ستوده کار. (البروج ۸) مشکل مؤمنین همین بود. آنها به الله عز و جل ایمان آوردند. قلب های کافران سخت شد و بر مؤمنین و مؤمنات شروع کردند به حمله. ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً. باز سخت شد دل های شما بعد از این پس آنها مانند سنگ اند بلکه زیاده تر در سختی. (البقره ۷٤) این نقطه ای سیاه است در تاریخ بشریت. در مکه اتفاق افتاد و تا روز قیامت تکرار خواهد شد.

بلال بن رَباح و أُمَيّة بن خَلف

بلال بن رباح (رض) بطور مسلسل توسط أُمَيّة بن خَلف عذاب داده میشد تا که بی حال میشد. تعذیب معنوی و بدنی که منقطع نبود. سبحان الله. أُمية در گردنش ریسمان را بسته میکرد و اطفال مکه را أمر میداد تا او را در سرك ها و کوه های مکه کش کنند و بگردانند. این سخن یکروز یا دو روز نبود بلکه برای مدت درازی چنین می کرد. به اندازه ایکه اثر ریسمان در گردن بلال ظاهر می شد (رض). امیه طعام را از او مانع می شد. تا اینکه نزدیك میبود که هلاك شود. و طبعاً قصه ای مشهور است که او را در هوای گرم به صحراء در مکه می برد و او را بر سر ریگهای سوزان می انداختند. بعداً امر می کرد که سنگ کلانی را که به جز چند نفر یکجا آنرا کسی حمل کرده نمی توانست بالایش مانده شود. و می گفت نه والله همینطور خواهد ماند تا که بمیری یا محمد را تکفیر کنی و لات و عُزه را پرستش کنی. سبحان الله، درد و زخم و خون. لاکن بلال (رض) صبر نمود. و به

کثرت زیاد میگفت أحدٌ أحد. وقتیکه از او پرسیدند چرا دقیقاً این کلمه را میگفتی، گفت این شدید ترین کلمه ای بود بر کفار پس میخواست آنها را با گفتن اش قهر بسازد. سبحان الله. بلال (رض) صبر کرد و نه تغییر کرد و نه تبدیل شد تا اینکه ابوبکر صدیق (رض) او را خرید و او را بعد از آن آزاد کرد. و آنروز ها گذشت و درد و رنج فراموش شد ولی اجر باقی ماند.

این جمله را خوب حفظ کنید. درد میرود و اجر باقی می ماند انشاءالله. والله هر چیز می گذرد. تمام عُمر می گذرد. دنیا می گذرد و ما می رویم و ثواب بیشتر فضیلت می یابد.

صبراً یا ألَ یاسِر

یاسِر و سُمَیه رضي اللهُ عنهما والدین عَمّار بن یاسِر (رض) بطور بسیار شدیدی تعذیب شدند. که آنها را تعذیب می کرد؟ خود ابوجهل علیه لعنت الله. و عذاب به حدی زیاد شد تا قتل. یاسِر کشته شد (رض) وسُمیه کشته شد (رض). در بیت اللهِ حرام کشته شدند. سبحان الله، گناه شان چه بود؟ گناه شان چه بود که به حدی تعذیب شدند تا مردند؟ من از تمام کسانی که شلاق وقمچین در دستان شان بود می پرسم که گناه شان چه بود؟ أَخْرِجُوا آَلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ. بیرون کنید اهل خانهٔ لوط را از دهِ خویش هر آئینه ایشان مردم پاکی طلبند (النمل ٥٦) آیا مشکل تان همین است؟ آیا مشکل همین است که آنها پاك بودند؟ برای خود خیر می خواستند و برای شما خیر می خواستند و برای تمام دنیا خیر می خواستند؟ آیا مشکل این بود که آنها مردم صالح بودند و می خواستند تا پروردگار خود را بپرستند طوریکه پروردگار شان برایشان شرع نموده است؟ لاکن، فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. هر آئینه حال اینست که نا بینا نمی شوند چشم ها و لیکن نا بینا می شوند آن دل ها که در سینها اند (الحج ٤٦). یاسِر کشته شد وسُمَیه کشته شد. و بعد از آن ابو جهل کشته شد. در نهایت خواهید دید که کدام شان کامیاب شدند، قاتل یا مقتول. روز بزرگ خواهد آمد. روزیکه مردم در مقابل رب العالمین ایستاده خواهند شد. در آنروز تمام

مردمانیکه در مرور همه ای عصر ها مسلمانان را عذاب داده اند آورده خواهند شد. و همه ایشان یکبار در آتش جهنم فرو برده خواهند شد. و این همجی ها تمام سعادت دنیا را فراموش خواهند کرد. چه رسد به جاودان بودن ایشان و یاعذاب شدید در جهنم. و در همان روز بلال و یاسر و سُمَیه و هر کسی هم که در منهج ایشان بودند و در راه الله عز و جل عذاب شدند خواهند آمد. و یکبار در جنت فرو برده خواهند شد و مؤمنان تمام شقاء و ناخوشی دنیا را فراموش خواهند کرد. به چه جهلی و کند ذهنی و حماقتی این زجر دهنده گان به دیگران گرفتار هستند؟ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ. آیا نمیدانند این جماعت که ایشان بر انگیخته خواهد شد. در روز بزرگ. (المطففین ۴و۵)، أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ. آیا پنداشتید که آفریدیم شما را بیهوده و آنکه شما بسوی ما گردانیده نشوید. (المؤمنون ۱۱۵) در کدام شریعتی و در کدام ملتی و در کدام قانونی انسانی به اعتراف کردن چیزی عذاب می شود؟ فرقی نمی کند که آن چیز را کرده باشد یا نکرده باشد. لاکن آن در مکه اتفاق افتاد و این سنت اهل باطل است

خبّاب بن الأرت و پشت مملوء از سوراخ خبّاب بن الأَرَت (رض) چهره ای درخشان دیگری در صبر برتعذیب بود. مشرکین از مو های او راکش می کردند. ریسمان را در موهایش بسته می کردند و او را در کوچه های مکه می گشتاندند (رض). او را بالای آتش زغال شعله ور می انداختند. بعداً سنگ بزرگی را بالای سینه اش می گذاشتند تا که پشتِ خباب بن الأرت (رض) در اثر سوختن آتش زغال ها سوراخ سوراخ می شد. سبحان الله، خباب صبر کرد و تحمل کرد. تغییر نکرد و تبدیل نشد. بلی راه دراز و مشکل است ولاکن باز هم این جمله را حفظ نمائید. درد می رود و اجر باقی می ماند .انشاء الله

چیزی که در مکه اتفاق افتاد عجیب نیست. برعکس جنگ حق و باطل سنتی است از سنن الله. أمت مؤمنه به صفت عام مبتلا خواهد شد. و هر فردی از افراد أمت مؤمنه به صفت خاص مبتلا خواهد شد. هیچ استثنای وجود ندارد. پروردگار ما در کتاب خود این را فرموده است. فرموده است: أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (عنکبوت ۲). هیچ نفع ندارد. امتحان حتمیست. فتنه حتمیست.پس اگر ابتلاء حتمیست وفتنه حتمیست پس حکمت چه است در عقب این همه؟ چرا سنت الله مقتضی بر آنست که مؤمنان را در ابتلاء بیاندازد یا امتحان کند؟. در جواب به این سؤال سه سبب وجود دارد. تنقیه، تزکیه و تربیه.

سبب اول: تنقیه یا تصفیه

تنقیه، تنقیه ای صف مسلمین. چقدر آسانست که کسی با زبان خود بگوید ایمان آوردم و در آن صادق هستم و به آن یقین دارم. کلام آسان است. لاکن عمل چقدر سخت است. امتحان صدق کلام باید باشد. و باید صف مسلمین از وجود منافقین پاك ساخته شود. فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ. پس البته متمیز بکند خدا آنانرا که راست گفتند و البته متمیز کند دروغ گویان را. (العنکبوت ۳) و اگر موضوع اینچنین سهل می بود همه ای مردم می گفتند ما مسلمین هستیم وهمه ای مردم می گفتند ما مجاهدین فی سبیل الله هستیم. و لاکن باید ابتلاء باشد و ابتلاء باید حقیقی و شدید باشد. پس این بود سبب اول.

سبب دوم: تربیه

پروردگار ما سبحان وتعالی میخواهد که این أمت قیادت عالمین را بدست داشته باشد. و قیادت عالمین به طراز بی مانندی از بشر احتیاج دارد. تا در مقابل طوفان ها نه لرزد. پس ابتلاء مثل یك برنامه ای تدریبی است برای تمرین دادن مؤمنین که درجه ای ایشان را روز بروز بلند می برد. پس به هر اندازه

ایکه ماموریت های یك مؤمن ازدیاد میابد به همان اندازه امتحان اش سخت تر می شود تا بهتر آماده ساخته شود. مانند طلا وقتیکه در آتش انداخته می شود تا خالص تر بیرون شود. مسلمان صادق از ابتلاء قویتر و بزرگتر خارج می شود. این چیزیست که در تاریخ آنرا دیده ایم و در واقعیت هم آنرا دیده ایم و تا روز قیامت سنّتی از سنن الله عز و جل باقی خواهد بود

سبب سوم: تزکیه

پاك نمودن از گناهان و خطاه است. چون ابتلاء کفاره ای گناهان است و درجه را بلند می برد. احیاناً الله بنده ای از بندگان خود را دوست می دارد و می خواهد که او به درجه ای بلندی برسد. و آن درجه ای عالی را با علم خود رسیده نمیتواند. پس الله سبحان وتعالی او را مبتلاء می نماید و اگر بنده صبر را اختیار نماید به آن درجه ای عالی میرسد. بخاری از ابی سعید خذری و ابی هریره روایت می کند که "رسول الله (ص) فرمودند: " ما يُصيبُ المسلِمَ مِن نَصَبٍ و لا وَصَبٍ و لا هَمٍّ و لا حَزَنٍ و لا أذًى و لا غَمٍّ حَتَّى الشّوكَة يُشاكُها إلاّ كَفَّرَ اللهُ بِهَا مِن خَطَايَاهُ. یعنی هیچ مسلمانی به مصیبتی از قبیل خستگی و مریضی و اندیشه و حزن و أذیتی و غمی مبتلاء نمی شود. حتی خاری بدنش را نمیخراشد مگر اینکه الله آنرا کفاره ای خطا هایش می نماید. پس اگر این مصایب کفاره ای گناهان می شود. با زدن و شلاق و حبس و تعذیب چطور تعامل خواهد شد. پس در آخر همه ای این به مصلحت مؤمنین است. پس تنقیه در صف مسلمانان، تربیه در صف مسلمانان و تزکیه در صف مسلمانان. از این خاطر لازم است مسلمان در ابتلاء بیأفتد.

عکس العمل اصحاب (رض) در برابر این سلسله تعذیب های سخت از طرف قریش چه بود؟ برای اصحاب (رض) در مقابل تعذیب قریش جز صبر وتحمل چیزی نبود و صبر و تحمل در برابر شکنجه فی سبیل الله سِمَت واضح و ممیزه ای ایشان بود. و رسول الله (ص) ایشان را نگفت که درین موضوع واکنش یاعکس العملی نشان بدهند بخاطریکه در باره ای آن از الله عز و جل صریحاً

وحی نازل شده بود، وَ اعْرِضْ عَنِ المشرِكِينَ. و اعراض کن از مشرکان. (الحجر ٩٤) و مشرکین تعذیب می کردند و تبعید می کردند و می کشتند و مسلمانان سبحان الله، صبر می کردند. امر شده بودند که نه به آزاری عکس العمل نشان بدهند، نه سلاحی حمل نمایند و نه شکایتی را بلند کنند و نه بُتی را بشکنند و نه حتی مشرکی را دشنام بدهند. الله تعالی فرمود: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ. و ای مسلمانان دشنام مدهید کسانی را که مشرکان می پرستند بجز خدا زیرا که ایشان دشنام خواهند داد خدا را از روی ظلم بغیر دانش. (الأنعام ١٠٨) یاسِر به قتل رسید و سُمَیه به قتل رسید. و رسول (ص) از پهلویشان می گذرند در حالیکه آنها به قتل می رسیدند. و رسول (ص) تنها به گفته ای خود اکتفاء می کنند که " صبراً آلَ یاسِرٍ فَإنَّ مَوعِدُكُم الجَنّةُ " صبر خانواده ای یاسر که جنت برایتان وعده داده شده است". حاکم در مستدرك خود از بن اسحاق آنرا ذکر کرده است. نه دست ابو جهل را محکم گرفتند و نه صحابه را در مکه برای شورش جمع کردند. هرگز نه، صبر کنید ای خانواده ای یاسر که جنت برایتان وعده داده شده است.

وسایل زرع نمودن صبر در قلوب مؤمنین

سوال مهم حالا اینست که چطور به صحابه صبر را تعلیم دادند با وجود آن همه تعذیب و ظلم و آن چه اسلوب ربانی و هدایت کننده ای نبوی بود که صحابه را قادر به تحمل این همه تعذیب نمود؟ و چطور آنها بر صلب وقمچین خوردن ها و به آتش کشیدن ها صبر نمودند در حالیکه مانند همه بشر دارای جسد و استخوان و خون و روح بودند؟ چطور ما می توانیم مانند آنها صبر کنیم اگر ما در حال آنها و موقف آنها قرار بگیریم؟ این مهمترین موضوع است. ما سیرت را بخاطر این تدریس نمی کنیم که به حکایات زیبا و لطیف در باره ای نسل صحابه (رض) گوش بدهیم. پس چه بود آن وسایل تربوی که درجه ای مؤمنین را ارتقاء بخشید بعد از اینکه بکلی توسط تعذیب مجرمین بی قدر

شده بودند؟ طرقی موجود بود که رسول الله (ص) آنرا اتخاذ نمودند تا صحابه (رض) را تعلیم بدهند که ماهم انشاء الله از آن خواهیم آموخت و قرار ذیل است

وسیله ای اول: تعظیم قدر الله

اسلوب اول یا طریق اولی در زرع نمودن صبر در قلوب مسلمین و مؤمنین تعظیم قدر الله عز و جل بود. در قلب کسی که قدر الله عز و جل عظیم و بزرگ شود پس ناممکن است که هر دردی که بر او برسد برایش مهم باشد. از همین خاطر است که قرأن مکی بسیار زیاد در باره ای عظمت قدر الله حرف می زند. پس در باره ای صفات او تعالی حرف می زند و در باره ای جبروت اش و عظمت اش و قدرت اش حرف می زند. و اینکه همه چیز بدست الله عز و جل است. و اینکه اگر ترا به ضرری مصاب نماید حتماً بر آن مصاب می شوی و اگر تمام مردم روی زمین هم برای حمایت ات بیآیند فایده ای برایت رسانده نمی توانند. و علی العکس اگر پروردگار برایت رحمت بخواهد آن رحمت حتماً برایت می رسد ولو که تمام مردم روی زمین هم یکجا شوند تا آنرا از تومانع شوند. مثلاً پروردگار ما در قرأن مکی در سوره ای الأنعام می فرماید: وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. و اگر سختی رساند خدا بتو هیچ دفع کننده نیست آن را مگر او و اگر نعمت رساند به تو پس او بر همه چیز تواناست. (الأنعام ۱۷) پس کسی که این کلمات را باور داشته باشد می داند که این درد و ألم در نصیب اش است و از او خطا نمی خورد و او حتماً به آن گرفتار می شود. بخاطری که الله عز و جل واقع شدن آنرا اراده نموده است. تعالی می فرماید: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ. و اوست غالب بالای بنده گان خود و اوست دانا آگاه. (الأنعام ۱۸)

متوجه باشیم که الله عز و جل در نصیب همه ای ما درد و ألم را نوشته است. ظالم باشد یا مظلوم. کافر باشد یا مؤمن. اگر نصیب خود را از این درد و ألم در تعذیب شدن در راه الله نگیرد در چیزی

دیگری مانند مرض یا اندیشه و نگرانی و غیر آن خواهد گرفت. الله تعالی می فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ. هر آئینه آفریدیم انسان را در مشقت (البلد ٤) ممکن است که نصیب اش از درد و ألم اش معنوی باشد. و احیاناً این درد معنوی بسیار شدید تر از درد مادی می باشد. مثل کسی که یك پسر بی ثمر یا معتاد به مخدرات یا دزد یاعاق والدین یا بی تربیه و بد اخلاق داشته باشد. یا کسی که نصیب اش زنی شده است که زنده گی اش را تلخ و مثل جهنم ساخته است که تحمل نمی شود اگر چه در مقابل مردم خوشحال و مُمَكِن معلوم می شود. پس همه ای مردم درد و ألم احساس می کنند. او تعالی می فرماید: وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. و سستی مکنید در جستجوی کفار اگر شما درد مند میشوید پس ایشان نیز درد مند می شوند چنانکه شما می شوید و شما امید دارید از خدا آنچه ایشان را امید نیست و هست خدا دانای استوار کار. (النساء ١٠٤) پس مسلمان به تمام این تعذیب مبتلا و عذاب می شود و در آن صبر می کند بخاطری که او در نهایت منتظر جنت و (نعیم یعنی بهشت برین) می باشد. لاکن ظالم مسکین است چون در دنیا، هم عذاب می شود و به طریقی که الله برایش اراده نموده باشد. و در آخرت هم جهنم وعذاب درد ناك منتظرش است. پس اینجاست که وقتی که مؤمن قدر الله را عظیم می شمارد بدون شك که قربانی فی سبیل الله برایش آسان به نظر می رسد. و اولین چیزی راکه در معرفت تعظیم اش بفهمیم این است که همه چیز بدست اوست سبحان وتعالی. و اینکه هر چه راکه الله سبحان و تعالی تقدیر نموده است حتماً شدنی است و تحقق می پذیرد. چه آسان و نعمت باشد و چه مشقت و خشم و عذاب باشد. پس این اسلوب اول بود، تعظیم قدر الله عز و جل در قلوب مؤمنین. اسلوب دوم یا وسیله ای دوم بلند نمودن قیمت آخرت بود در چشمان مؤمنین. اسلوبی از رایع ترین اسالیب است در تربیه ای صف مؤمن بر تحمل و پایداری و صبر.

بلندبردن قیمت آخرت

توسیع مدارك یك مسلمان است تا مقیاس حقیقی را بین دنیا با تمام مصایب و مشقت ها و درد ها و غیره که در آن است و بین آخرت و جنت و نعیم و ابدیت و جاودانگی که در آن است بداند. اگر مردم درك کنند که روزی بر هر چه که عمل می کنند محاسبه خواهند شد و آن علم علم یقینی باشد، و درك کنند که کسی که ایشان را محاسبه می کند معبودی است توانا، علیم، حکیم، جبّار و قاهر سبحان و تعالی. اگر آنرا باعلم یقینی بدانند، بدون شك که برای آنروز عمل می کنند. از این خاطر رسول (ص) از روز اول ایکه دعوت را شروع نمودند اولین چیزی راکه برای شان گفتند این بود. "واللهِ لَتموتُنّ کَمَا تَنَامُونَ وَ لَتُبعَثُنَّ کَمَا تَستَیقِظُونَ وَ لَتُحَاسَبُنَّ عَلَی مَا تَعمَلُونَ وَ إِنَّهَا لَجَنَّةٌ أبَداً أَو نَارٌ أَبَداً. یعنی به الله قسم که خواهیند مُرد مثلیکه می خوابید و دوباره زنده کرده خواهید شد طوری که از خواب بیدار میشوید. و محاسبه خواهید شد بر آنچه که عمل می کنید و یا جنت ابدی خواهد بود یا آتش ابدی. ما احیاناً از خلل تربوی بزرگی رنج می بریم و آن عدم تمرکز در بالابردن قیمت آخرت در نظر ما و در نظرمؤمنین است. خصوصاً وقتی که دعوت تحت تعقیب و مراقبت و آزار و اذیت باشد و وقتی که ظلم در پیشرفت و ترقی باشد و وقتی که دشمنان زیاد باشند و وقتی که تاریکی شدید باشد. پس در این اوقات باید در بالا بردن قیمت آخرت در نظر مؤمنین تمرکز شود. پس قرأن مکی را ملاحظه کنیم و نظر بیاندازیم که چقدر در باره ای آخرت و جنت و دوزخ حرف می زند و تقریباً هیچ سوره ای از ذکر روز قیامت یا جنت یا دوزخ خالی نیست. مثلاً پروردگار سبحان وتعالی می فرماید: وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا. و جزا داد ایشان را بمقابله صبر ایشان بوستان و جامۀ ابریشمی (الأنسان ۱۲) تخیل کنیم که ما مانند یکی از صحابه باشیم که در خانه ای الأرقم بن ابی الأرقم نشسته و این آیات را می شنود و در بیرون تعذیب منتظر اش است. حجم چنین تعذیب نسبت به آنچه که در وصف جنت می شنود چقدر خواهد بود؟ چه دردی با بهشت برین و جاودان برابر می شود؟ هیچ چیزی به آن مساوی نمی شود. این برای صحابه واضح بود. بشنویم و باصحابه زندگی کنیم. وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا (۱۲) مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا

(١٣) وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا (١٤) وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ (١٥) قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا (١٦) وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (١٧) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (١٨) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا (١٩) وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا (الأنسان ١٢–٢٠) عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ. وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ، توجه کنید صحابه این کلام را می شنیدند. وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (٢١)إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا. (٢٢) ترجمه: و جزا داد ایشان را بمقابله صبر ایشان بوستان و جامۀ ابریشمی. تکیه زده باشند آنجا بر تخت ها نه بینند گرمی خورشید و نه سر مای تند را. و نزدیک کرده باشد برایشان سایه های آن بوستان و سهل الحصول کرده شود میوه های آن سهل کردنی. گردانده شود برایشان بآوند های از نقره و با جامهای که باشند بلورین. (مراد میدارم) بلورین از نقره اندازه کرده باشند ساقیان آنرا اندازه کردنی. و نوشانیده شود ایشانرا آنجا جام شرابی که هست آمیزش آن آب چشمه زنجبیل. چشمه ایست در بهشت که نام آن نهاده میشود سلسبیل. و آمد و شد کنند بر ایشان نو جوانان جاویدان چون بینی ایشان را پنداری که ایشان مرواریدند از رشته افشانده شده. و چون نگاه کنی آنجا ببینی نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ. بر ایشان باشد جامه های سبز از دیبای نازک و نیز برایشان باشد دیبای ضخیم و زیور پوشانیده شود ایشان را دست بند ها از نقره. و بنوشاند ایشانرا پروردگار ایشان (توجه کنید صحابه این کلام را می شنیدند) و بنوشاند ایشانرا پروردگار ایشان شراب نهایت پاک. هر آئینه این نعمت است شما را جزای اعمال و هست سعی شما قبول کرده شده.

و مؤمنی راتخیل کنیم که این آیات را می شنود و آنرا با قلب خود زندگی می کند و دشمناش می آیند و او را از نوشیدن یکقطره آب محروم میکند یا هم سایه ای را در آن روز داغ و سوزان محروم می سازد و بالایش ستم می کند و او را باقمچین می زند یاحتیٰ او را به قتل می رساند. پس چه ضرری در آن

است؟ آیا او بکلی از این زندگی با رنج های آن و سختی های آن و ناگواری های آن به آن جنت بزرگ و جاودان که کمی قبلاً آنرا ذکر کردیم منتقل نمی شود؟ پس اگر تمام آیات قرأن کریم را در مکه به این مفهوم بشنوی و با گوش های آن صحابی ایکه تعذیب می شود در خواهی یافت که تعذیب برایش هیچ قیمتی نداشت. اینجا چیزی را میفهمیم که ممکن برای گوشهای ماعجیب باشد. یعنی مثلاً تفسیر دادن برای ما موقف حرام بن مِلحان (رض) را. حرام بن ملحان صحابه ای رسول الله (ص) تیر به پشت اش اصابت کرد و از سینه اش خارج شد و گفت " فُزتُ ورَبِ الكَعبة " یعنی قسم به پروردگار کعبه که کامیاب شدم. سبحان الله چه کامیابی ای؟ مرد کشته شد و در نظر اهل دنیا همه چیز را از دست داد لاکن خود را کامیاب تعبیر می کند. چرا؟ بخاطری که از سر زمین جهاد مستقیماً به جنت رفت. شهید شد و این وعده داده شده است که شهید بدون حساب به جنت داخل می شود. از اینخاطر گفت "فزت و رب الكعبة" از این می فهمیم که تعظیم قیمت آخرت مؤمن را حتماً بر همه ای درد ها و برهمه رنج ها و برهمه مشقت ها فی سبیل الله عز و جل صبر می دهد. پس این بود وسیله ای دوم از وسایلی که مسلمانان را در چنین شرایط صبر تعلیم می دهد.

آموزش تاریخ

وسیله ای سوم برای تربیه ای مسلمانان بر صبر نمودن آموزش تاریخ است. تاریخ برادانم و خواهرانم خود را تکرار می کند. سبحانالله! آموختن تاریخ صورت های واقعی گذشته را برایت عرضه می کند. از مردمی که در شرایطی زندگی می کردند که تو حالا در آن زندگی می کنی. و ظروف و حکایات واحدی را. جنگ حق را بر باطل. بلند شدن باطل برای مدت زمانی، تعذیب و تشرید و قتل و إبادة. و صبر و استحکام و تحمل و استقامت توسط مؤمنین. و در نهایت پیروزی حق، تمکین حق.
شکست باطل و هلاك باطل. صورت متکرره ای است در تمام صفحات تاریخ و سنتی است از سنن الله عز و جل.

بر می گردیم به قرآن مکی که تقریباً هر سوره ای از سوره های آن از قصه ای یا از اشاره به قصه ای از قصه های مؤمنان گذشته با اهل باطل خالی نیست. و با خود تخیل کنید که همرا با صحابه این آیات را می شنوید. بطور مثال، از مثال های بسیار زیادی که الله عز و جل به صحابه ای رسول الله (ص) در عهد مکه زده است، سبحان و تعالی میفرماید: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. هر آئینه فرعون تکبر کرد در زمین و ساخت اهل آن را گروه گروه زبون می گرفت جماعتی را از ایشان، می کُشت پسران ایشان را و زنده می گذاشت دختران ایشان را هر آئینه وی بود از مفسدان. (القصص ٤) این درجه ای بسیار بالا از رنج و اذیت بود که حتیٰ با صحابه همچنین رفتار نشده بود. اینطور نشده بود که کسی اولاد صحابه را قتل کند طوری که فرعون می کرد. و سبحان و تعالی در آیه ای بعدی به ارتباط آن می فرماید: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. و میخواستیم که نعمت فراوان دهیم بر آنان که زبون گرفته شده بودند در زمین و پیشوا سازیم ایشان را و وارث کنیم ایشان را. (القصص ٥). سبحان الله! بعد از آن همه درد و شکنجه الله می خواهد که مستضعفین را تمکین بدهد، می فرماید: وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ. و دسترس دهیم ایشان را در زمین و بنمائیم فرعون و هامان و لشکر های ایشان را از زبون گرفتگان آنچه می ترسیدند. (القصص ٦) وهمین صورت تکرار می شود. در مکه تکرار شد و تا روز قیامت تکرار خواهدشد. پس اگر صبر تکرار شود تمکین هم تکرار می شود. این را که وعده کرده است؟ پروردگار ما سبحان و تعالی. او به هر چیز قادر است. آموختن تاریخ و تحلیل تاریخ و فقه تاریخ برای تربیه ای مؤمن بر صبر داشتن و برای گذاشتن دست صف مؤمنین بالای تمام کلید های نصر حقیقی موضوعیست باغایت اهمیت. پس وسیله ای سوم از وسایل زرع کردن صبر در قلوب مؤمنین در زمانِ إستضعاف یا ضعیف بودن دِراسَت تاریخ یعنی آموختن تاریخ است

زرع نمودن امید در نفس ها وسیله ای چهارم تربیه برای تشویق نمودن مسلمین بر صبر است. اگر انسان نا امید شود صبر کرده نمی تواند. پس نه به نصر امید می داشته باشد و نه به تمکین. ببینید که پروردگار ما می فرماید: اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا (و بعد از آن) إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. مدد طلبید از خدا و صبر کنید (و بعد از آن) هر آئینه زمین خدا راست او وارث میکند هر کرا خواهد از بندگان خویش و سر انجام خوب برای پرهیزگاران است. (الاعراف ۱۲۸)

برای رسیدن به تمکین (یعنی تثبیت و امن) صبر لازم است. پس برای این که پروردگار ماسبحان و تعالی بنده های خود را صبر تعلیم بدهد امید را برایشان نشان می دهد. اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. این نکته ای امیدواری از مهمترین نکته های تربوی است برای متمکن نمودن صبر در مؤمنین. پس زندگی هیچ قیمتی ندارد اگر امید نباشد. پس در همین روشنی غضب رسول الله (ص) را بفهمیم وقتی که خباب بن الأَرَت نزد شان آمد وقتی که تعذیب بسیار زیاد شدت یافته بود از رسول (ص) می خواست تا برای مسلمانان دعا نمایند تا الله عز و جل این غم را از سر شان بردارد. خبّاب به ایشان گفت: " الا تستنصرُ لنا، الا تدعُ اللهَ لنا؟". آیا برای ما نصر نمی خواهی، آیا برای ما از الله دعا نمی خواهی؟

کاسه ای صبر خباب لبریز شده بود چون او به بسیار صورت شدیدی تعذیب شده بود. سر اش را با آتش اطو کرده بودند و او را بالای ریگ سوزان می انداختند. پس طبیعی بود برای مردی که چنین تجارب درد ناکی را تیر نموده بود که نزد رسول الله (ص) برود و از ایشان طلب دعا و نصر را از رب العالمین نماید. و این چیزی است که ممکن ما آنرا درك کنیم. ولی چیزی که اتفاق افتاد عجیب بود و آن عکس العمل رسول (ص) بود که آن چیزی غیر متوقع بود. رسول الله (ص) قهر شدند و آن در روی ایشان واضح معلوم می شد. خباب از آن روایت می کند طوری که در بخاری آمده است.فقعد

رسول الله (ص) و هو محمر الوجه، سبحان الله فقال: كانَ رَجلٌ فِي مَن قَبلَكُم يُحفَرُ لَهُ في الأَرضِ فَيُجعَلُ فِيهِ فَيُجاءُ بِالمِنشارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأسِهِ فَيُشَقُّ بِاثنَتَينِ و ما يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَن دِينِهِ واللهِ لَيُتِمَّنَ اللهُ هذا الأمرحتى يَسيرَ الراكِبُ مِن صَنعاءَ إلىَ حَضرَموتَ مَا يَخَافُ إلا اللهَ و الذِئبَ عَلَى غَنَمِهِ. ولكِنَّكُم تَستَعجِلونَ. پس نشستند و روی شان سرخ شده بود. سبحان الله! یعنی از شدت غضب، و گفتند. در بین مردمان قبل از شما مردی بود که زمین برایش حفر می شد و در آن انداخته می شد و اره آورده می شد و در سر اش گذاشته می شد و سر اش دو شق می شد و اینکار او را از دین اش نمی کشید. قسم به الله که الله این امر را اتمام خواهد داد (یعنی دین خود را پیروز خواهد کرد) تا که راکبی از صنعا تاحضرموت سیر کند و جز از الله نترسد و جز از گرگ بر گوسفند خود نترسد. و لاکن شما عجله می کنید.

سبحان الله! به تأکید گفته می توانیم که غضب رسول (ص) در این موقف تنها به خاطر طلب دعا نبود. بلکه مؤمنان در مثل این چنین مواقف طلب دعا را می کردند. لاکن چیزی که اتفاق افتاد این بود که رسول الله (ص) احساس نمودند که خبّاب (رض) دست به مأیوسی زده بود. و شروع نموده بود به از دست دادن امید. امید از دست دادن چیز سنگینی است. لاکن غضب رسول (ص) ایشان را از اسلوب تربوی برازنده ای شان خارج نکرد. و در این راه بیشتر از یك طریق را اتخاذ کردند.

طریق اول: تربیه نمودن با تاریخ

طریق اول اینکه با تاریخ او را تربیه آموختند. واقعاتی را از تاریخ برایش ذکر کردند که مؤمنان در تاریخ چیز های را دیده اند که سخت تر از این بوده است. و مردم عادتاً در مصایب شان صبر می کنند

اگر بدانند که مردمان دیگر به مصایب شدید تری مبتلاشده اند. و بر آن صبر نموده اند یعنی طوری که در مثال گذشت که رسول الله (ص) به خبّاب گفتند.

طریق دوم: زرع نمودن امید

طریق دوم اینکه با یقین کامل در قلب خبّاب امید را زرع نمودند" قسم به الله که الله این امر را اتمام خواهد داد... تا آخر حدیث. پس خبّاب اطمئنان حاصل کرد که یکروزی الله عز و جل دین خود را تمکین و قوت خواهد داد. طریق سوم در یاد الله عز و جل بودن و تعظیم نمودن قدر اش که جز از الله از کسی دیگر نباید ترسید. و طریق چهارم اخذ نمودن از اسباب. گفتند " و گرگ را بر گوسفند خود "که معنی توکل به الله این نیست که از اسباب اخذ نشود چون سِرِیَت یا پنهان نگهداشتن هنوز هم موجود است و هنوز صبر موجود است و دعوت بسوی الله عز و جل موجود است و انتظار برای تمکین هنوز هم موجود است. پس مردم در حالت عمل کردن و تربیه هستند. پس نتیجه این شد که خبّاب (رض) ثبات نمود. و تزلزل نکرد و تغییر نکرد. و بعد از این دیگر عجله نکرد.

پس درسی که از این موقف گرفته می توانیم این است که اگر به چنین درجه ای از اذیت و آزار رسیدید عجله وشتاب نکنید. الله عز و جل دین را حتماً قوت و تمکین می دهد. پس این بود و سیله ای چهارم از وسایلی که در زمان استضعاف صبر را در قلوب مؤمنان زرع می کند.

وسایل زیاد دیگر هم است که آنرا از اوایل سوره های مکی استخراج کرده ام که بر رسول الله (ص) در مکه نازل شده بود که به رسول الله (ص) تعلیم داد و به اصحاب رسول (ص) تعلیم داد که چطور در این راه طویل صبر کنند. پروردگار ما سبحان و تعالی در سوره ای مدثر می فرماید: وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ. و برای حکم پروردگار خود پس شکیبائی ورز. و در سوره ای مزمل می فرماید: وَاصْبِرِ عَلَى مَايَقُولُونَ. و صبر کن بر آنچه که میگویند. در آن جمله علم و خواندن هم بود. طوری که در پنج آیات اولِ

سوره های علق آمده است. إقرأ بِسمِ ربّكَ الّذي خَلَقَ... تابه آخر آيات. به هر اندازه ای که علم داشته باشيد به همان اندازه بیشتر صبر می داشته باشيد. میخواهم يك چيز بسيار مهمی را برايتان بگويم. خواندن سرگرمی و کار ذوقی نيست. پس بخاطری که صبر کرده بتوانيم لازم است بيآموزيم و بخاطر آموختن لازم است بخوانيم. بدون خواندن ممكن نيست که علم حاصل شود. دروس علم هر قدر زياد هم که باشد برايت به جز از اندازه ای کمی از آن علمی را که بايد حاصل کنی بیشتر نمی دهد. پس لازم است بخوانيم و لازم است اولاد خود را خواندن و قرائت را بيآموزانيم و لازم خود را قرائت را بيآموزانيم و لازم است هر مسلمانی که خواهان صبر است خوانده بتواند و تعليم نمايد. خوانده بتواند و علم حاصل نمايد.

قيام الليل (يعنی تحجّد)

و از جمله ای آن قيام ليل يا نماز تحجد است. قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (٢) نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (٣) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا. قيام ليل کن مگر اندکی. قيام نيم شب کن يا اندکی از نيم شب کم نما. يا اندکی بر نيم شب بيفزا .(المزمل ٢-٤) کسی که به قيام ليل عادت نداشته باشد صبر کرده نمی تواند. از اين خاطر قيام الليل برای يك سال کامل بالای صحابه فرض شده بود. يك سال کامل، و وقتی که تخفيف يعنی (گذشت) آن نازل شد يکی از ايشان هم آنرا ترك نکرد. خلاص، در همان مدرسه تعليم آموختند. پس اگر می خواهی صبرکنی لازم است قيام الليل را بيآموزی

قرائت قرأن

و از جمله ای آن قرائت قرأن است. وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا. و ترتیل کن قرأن را به واضح خواندن (المزمل ٤) قرأن زاد است، یعنی توشه یا آذوقه است ومسلمان نمی تواند بدون این زاد صبر کند

ذکر

و از جمله ای آن ذکر است. وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا. و یاد کن نام پروردگار خود را و از همه جهت گسسته شو متوجه شده بسوی او نوعی گسسته شدن.(المزمل ٨) ذکر هم برای هرمسلمان توشه است. هر مسلمانی که می خواهد صبر داشته باشد باید الله عز و جل را ذکر کند. طوری که می فرماید سبحان و تعالی و الذاکرین الله کثیراً و الذاکرات (الأحزاب ٣٥) و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون (الأنفال ٤٥) هر قدری که الله سبحان و تعالی را ذکر کنید به همان اندازه با صبر به صورت بزرگتر عادت می کنید

ترك معصیت ها و گناهان

از جمله ای آن ترك معاصی و گناهان است. و الّرجزَ فا هجُر (المدّثر ٥) چه طور صبر کند کسی که در گناهان غرق باشد؟ و از آن جمله أخوت و برادری در راه الله عز و جل است. وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ. و بند کن خود را با آنانکه یاد میکنند پروردگار خود را به صبح و شام. (الکهف ٢٨) وقتی که مردم را ببینی که در یك جهت همرایت در سیر هستند، آن قلب ات را در موضوع صبر قوی می سازد. پس این همه اموری بود که در صبر معاونت می کند.

یکبار دیگر به آن به سرعت مراجعه می کنیم. اول تعظیم قدر الله عزوجل. دوم تعظیم آخرت. سوم آموختن تاریخ. چهارم زرع نمودن امید در نفس های مؤمنان. پنجم علم وخواندن. ششم قرائت قرأن. هفتم قیام اللیل (تهجد). هشتم ذکر. نهم ترك معاصی و گناهان. دهم أخوت بخاطر رضای الله عز و جل. پس اینست ده وسیله ای کامله. این وسایل را حفظ نمائید. بدون آن صبر کرده نمی شود و هر کدام آن ضرورت به سخنرانی جداگانه ای دارد. ما تنها مختصراً آنها رایاد آوری کردیم. و از الله عز و جل می خواهیم که ما را در خیر یکجا نماید.

حکمت نهی بودن جنگ در مکه

نقطه ای دیگری که در موضوع صبر و ثَبات وتحمل نمودن رنج بسیار مهم است که در باره ای آن صحبت شود اینست که شاید کسی سؤال کند که چرا الله عز و جل در مکه بر دست کشیدن از جنگ أمر نمود. چرا مسلمانان تمام این درد ها را بدون جواب و تغییر تحمل کردند؟ پروردگار ما در کتاب می فرماید: وَ اعْرِضْ عَنِ المشرِكِينَ. و اعراض کن از مشرکان. (الحِجر ٩٤) طبعاً بشر به حکمت کامل در دنبال این منع رسیده نمی تواند. و حکمت الله عز و جل را هیچکس احاطه کرده نمیتواند. لاکن ما در آنچه بحث می کنیم که ما معتقد هستیم حکمت دست کشیدن از جنگ در مکه را به دنبال داشت تا تعلیم حاصل نمائیم که در ظروف یا شرایط مشابه چطور عمل نمائیم.

حکمت اول در دست کشیدن از جنگ توسط مسلمانان نوع جدیدی از صبر بود که مسلمانان آنرا نخواهند آموخت مگر در چنین وضع. صبر انواع زیادی دارد.

یك عرب به صفت عام صبور است طوری که در دروس گذشته گفتیم. بر گرسنگی صبر می کند. بر گرمی صبر می کند. بر فقر صبر می کند. بر طول سفر صبر می کند. بر درد ها، برجنگ ها. همه ای این طبعاً خوب است. لاکن عرب برتحمل ظلم صبر نمی کند. طبیعت عرب انقلابی است. به بی

احترامی و جَور راضی نمی شود. شورش می کند و لو حیات اش هم از بین برود. لاکن در این وقت نزد مسلمانان ابعاد عمیق تر دیگری پیدا شده بود. موضوع بزرگتر از مُتَطَلَبات فردی بود. از اهداف مسلمانان شد تا یك أمت و دولت و مجتمع را قایم نمایند و بر فرد راست نمی آید که به مصلحت شخصی خود نظر داشته باشد. بلکه باید به مصلحت مجموع نظر بیآندازد. و همه ای این اموری بود که یك عرب قبلاً در باره ای آن فکر نمی کرد. در این وقت الله سبحان وتعالی بالایشان أمر می کند .که به فرصت و مجال خود نه بینند. و لاکن به مصلحت امت و به مصلحت جماعت ببینند

آیا ممکن است که یك أمت قیام کرده بتواند در حالی که افراد آن مصالح شخصی خود را به مصالح أمت ترجیح بدهد؟ نه. پس دست کشیدن از جنگ لازم بود تا مسلمانان را بر این نوع جدیدی بسیار مهمی از صبر تربیه نماید.

مبدأ یا قاعده کلی سمع و طاعت

حکمت دوم تربیه در چیزی بود که در غایتی از اهمیت و جدیت است. و هیچ ملتی کامیابی بدون آن قیام کرده نتوانسته است. و آن طاعت و فرمان برداری از قیادت این أمت نو تولد بود. امتحان حقیقی در طاعت این است که بدون جدل و ضجر و اعتراض موضوعی را اطاعت کنی که هوایت با آن موافق نباشد. این مقیاس حقیقی اطاعت است. تماماً آنچه که بر خبّاب با رسول الله (ص) اتفاق افتاد. خباب عجله در نصر را در آن وقت مصلحت می دانست. همین اجتهاد اش بود. پس نزد رسول الله (ص) رفت و آن را طلب نمود. و رسول الله (ص) موضوع را برایش واضح ساختند و ضرورت صبر را برایش بیان نمودند. خبّاب شنید و اطاعت کرد. و موضوع را قبول کرد. در اینجا خبّاب چیزی بسیار مهمی را به جماعت تعلیم داد. و آن اطاعت بالا رتبه است. چون هیچ جماعتی بدون (إمرة) آمر بوده نمی تواند و بدون اطاعت هیچ آمری بوده نمی تواند. در غیر از چنین فضای تعذیب بالای مسلمانان و موضوع صبر نمودن مسلمانان، برای مسلمانان مشکل خواهد می بود که

طاعت و فرمانبرداری را بیآموزند. پس اطاعت را در این وقت آموختند و آن در طول حیات شان بار سول و بعد از رسول (ص) بسیار زیاد برایشان مفید واقع شد. پس این حکمت دوم بود، تربیه ای مسلمانان بر طاعت مطلق برای رسول الله یا هر رهبری دیگری تا زمانی که بر معصیت الله عز و جل امر نکند.

دعوت صلح آمیز

حکمت سوم در دست کشیدن از جنگ توسط مسلمانان در مکه این بود که دعوت صلح آمیز در چنین محیط دارای اثر و نتیجه های بزرگتری بود. می خواهیم بپرسیم که آیا هدف مسلمانان در نهایت حکومت کردن بالای مکه بود یا اسلام آوردن مکه؟ هدف اسلام آوردن مکه بود. مهم این نبود که چه کسی بر آن حکم می کرد. مهم این بود که با کتاب الله سبحان وتعالی وسنت رسول (ص) بر آن حکم می شد. آن محیط مکه، شکل گرفته بود از تکبُر وشرف وسر بلندی وعزت و اگر موضوع بالایشان به زور قبولانده می شد قبول نمی کردند. پس در ابتداء زد و خورد بین مؤمنین و بین کافرین شروع می شد. و کافران از روی عناد داخل شدن در این دین را رد می کردند. پس داعیه باید نفسیات یا (عوامل روانی) کسی را که دعوت می دهد بیآموزد. کسانی از مردم اند که مظاهر رحمت داعیه بالایشان تأثیر می اندازد. کسانی از مردم اند که ذکاء عقل داعیه بالایشان تأثیر می اندازد. و کسانی از مردم اند که قوت بدن داعیه بالایشان تأثیر می اندازد. و کسانی هم اند که با لطف و ادب داعیه متأثر می شوند. اینچنین الله عز و جل مردم را مختلف خلق نموده است. داعیه باید باتمام این نوعیات تعامل نماید. و باید شرایط محیط مدعو (یعنی شخص دعوت شده) و محیطی را که در آن زیست دارد مراعات نماید. پس مناسب برای مکه در آنوقت دعوت صلح آمیز بود.

اجتناب نمودن از فتنه

حکمت چهارم در دست‌کشیدن از جنگ توسط مسلمانان در مکه تجنب نمودن از فتنه ای خطرناکی بود که می توانست در مکه اتفاق بیأفتد. جنگی که در هر خانه انحلال را بوجود می آورد. و طبعاً این آوازه بد را در باره ای اسلام بلند می کرد که اسلام سبب این فتنه ای بزرگ است. متوجه باشیم در سرزمین مکه حکومت مرکزی وجود نداشت تا مردم را تعذیب نماید پس پدر کفالت پسر را می کرد. کلان قبیله کفالت افراد قبیله ای خود را می کردند. و بادار کفالت برده ای خود را می کرد. یعنی مثلاً مُصعب بن عُمَیر را مادرش عذاب می کرد. و عثمان بن عفان را کاکایش عذاب می کرد. خباب بن الأرت را مالکه اش (یعنی مالك اش که زن بود) عذاب می نمود. و اگر مسلمانان در دفاع از خود جنگ میکردند باید با پدران خود و کاکا های خود و قبایل خود می جنگیدند.

پس در این چنین موقف در باره ای اسلام چه می گفتند؟ در وقتی که کفار ادعا داشتند که اسلام بین پدر و پسر اش و بین مرد و خاندان اش و بین مرد و زنش جدایی می اندازد. این در حالت غیر جنگ بود. پس چه رسد به اینکه اگر جنگ می شد. پس این موضوعی بسیار مهمی بود برای تجنب کردن از فتنه ای بزرگ در داخل مکه و حفظ نمودن صورت بسیار زیبای اسلام که صورت واقعی این دین عظیم است. پس این حکمت چهارم بود.

علم قبلی الله

حکمت پنجم در دست‌کشیدن از جنگ توسط مسلمانان در مکه این بود که الله عز و جل می دانست که تعداد زیادی از اهل کفر بعد از این از مُعَسکر کفر به مُعَسکر ایمان انتقال خواهند کرد. سبحان الله، دعوت هنوز هم در گهواره اش است. و فرصت کافی نه یافته است که به قلوب مردم برسد. تعداد زیادی از مردم در شروع اعتراض می کردند و در اعتراض خود شدید بودند و بعداً چشمان شان باز شد. از جمله ای آنها مثلاً عمر بن خطاب بود. و خالد بن ولید بود و عَمرو بن

العاص بود. و عِکرمه بن ابی جهل بود. همه ای آنها بعداً رهبران مخلص شدند که اسلام را در سراسر جهان منتشر نمودند

اگر جنگ در زمان اول مکه بوقوع می پیوست ممکن می بود که تعداد زیاد از این کسان کشته می شدند. و اسلام خساره می کرد.

حکمت ششم این بود که نَخوتی که در دل بسیاری از عرب ها موجو بود صورت مظلوم آنها را متأثر ساخته بود. مظلوم های که نمی توانستند ظلم را از سر خود بردارند. عرب در شهامت حرکت کرد تا ظلم را از مردم بردارد. در مکه مردم زیادی در نتیجه ای ظلم شدیدی که بالای مسلمانان واقع شده بود حرکت کردند. طوری که بعداً اسلام آوردن حمزه ابن عبدالمطلب (رض) را خواهیم دید. آن صورتی از نَخوت بود که در نتیجه ای ظلم شدیدی تحرک نمود که بالای رسول الله (ص) واقع شده بود.همسایگی ای را که ابن دُغُنّه برای ابوبکر صدیق (رض) عرض کرد. وقتی که دید که بالای ابوبکر صدیق (رض) ظلم شد ابن دُغُنّه در حالی که مشرک بود نزد صدیق (رض) آمد تا برایش عرض همجواری کند. صحیفه ای را که خود مشرکین بعد از سه سال تحریم نقض کردند طوری که خواهیم دید انشأ الله صورتی از نَخوت بود در نتیجه ای ظلم شدید که بالای مسلمانان واقع شد. پس حکمت ششم نخوتی بود در اثر وقوع ظلم بالای مسلمانان و وسیله ای بود از وسایل دعوت در آن وقت.

حکمت هفتم حکمتیست با غایتِ اهمیت . و با من در آن خوب دقت نمائید. و آن اینکه مسلمانان با نوامیس کَونی یعنی دستور العمل های کیهان در تصادم نیستند. از نوامیس کونی این است که آتش میسوزد. پس مسلمانان یا مردم بصفت عام خود را در آتش نمی اندازند. از نوامیس کونی همچنان این است که اگر کسی در آب عمیق بیأفتد و آببازی را یاد نداشته باشد غرق میشود. از اینرو کسی که آببازی را یاد نداشته باشد خود را در آب نمی اندازد. نوامیس ثابت است. همچنان

از نوامیس ثابت این است که باطل هم قدرتی را داراست که باید در اعتبار گرفته شود. راست نمی آید بر مؤمنین که بگویند که ما بر حق هستیم و الله با ماست پس خود را در جنگی بیأندازد که در آن شکست بخورند و تلف شوند. در فکر اینکه آنها حتماً منتصر خواهند شد بخاطریکه آنها بندگان الله و جند الله یا سرباز الله هستند. نه، اسلام دین واقع بین و عملی است. قدرت باطل را به دقت مقایسه میکند. و قدرت کافران را برای جواب دادن آن اندازه میکند. و طرح مناسب را برای نصر وضع میکند. و صف باکفائت را برای قتال مهیاء میکند. بعدا توکل به الله عز و جل میکند و به او اعتماد میکند و جنگ میکند. یعنی به بساطت اسلام دینیست که اسباب را بسیار بسیار زیاد احترام مینماید.

با من فکر کنید. چه میشد اگر مؤمنان در مکه شورش را بر پا میکردند؟ حاصلش چه میبود؟ یکنفر یا دو نفر یا ده نفر از قریش را می کشتند. و بعداً خود را از بین می بردند. بلی غایت و هدف مرگ در راه الله است. لاکن مؤمن نباید بدون قیمت بمیرد. اگر ظن تمکین غالب نباشد یا بالای دشمن نکایه یا ضرر وارد کرده نتواند پس معنای جنگ چیست؟ در باره ای دعوت سری در دروس گذشته فکر کنید. مسلمانان در مکه به قلت هستند و قلت ضعیف. و قیاس های مادی ای را که قیادت مسلمانان اندازه نمودند وقت برای جنگ مناسب نبود. بزدلی و ضعف نبود و لاکن حکمت و تدبیر بود. روزی خواهد آمد که مسلمانان در بدر و ما بعد بدر تصمیم جنگ را خواهند گرفت. آنروز خواهد آمد لاکن مسلمانان در بدست آوردن نتایج عجله نمیکنند. مسلمانان حقیقتی را درک میکنند که فقه مرحله نامیده میشود. این کلمه را خوب بیاد داشته باشید. فقه مرحله. ضروف را به دقت مطالعه میکنند. طرح وضع میکنند و از الله عز و جل مدد می طلبند. بعداً هر چه را که مرحله مناسب بداند میکنند. شاید مرحله دست گرفتن از جنگ را مناسب بداند. شاید مرحله دعوت سری را مناسب بداند. شاید دعوت جهری را مناسب بداند. شاید معاهدات و مذاکرات را مناسب بداند.

شاید جهاد و شهادت را مناسب بداند. رسول (ص) از تمام این مراحل عبور نمودند. و برای ما منهج بسیار دقیقی را وضع نمودند تا از آن متابعت نمائیم. هیچ موقفی را ترک نکرده اند مگر اینکه بیان نموده اند که چگونه طبق نوامیس کونی و طبق شرایع اسلام با آن تعامل نمائیم. رسول (ص) تنها یک مرد حکیم و عبقری یا با استعداد نبود. رسول رسول بود. فرستاده از سوی رب العالمین سبحان و تعالی بود. نقل کننده ای آن بود که الله عز و جل در هر موقفی از ما چه میخواهد. از اینخاطر درس سیرت را میخوانیم. از همین خاطر حیات رسول (ص) را میآموزیم. پس این حکمت در غایت اهمیت است که مسلمانان با نوامیس کون در تصادم نیستند.

حکمت هشتم اینکه جنگ ضرورت مبرم نبود. دعوت در مکه پیش میرفت. بلی به سختی و مشقت پیش میرفت. ولاکن در نهایت به پیش میرفت. رسول (ص) با مردم مخاطب میشدند و ایشان تحت حمایت شمشیر های بنی هاشم بودند. ابو طالب رسول الله (ص) را قضیه ای حیات خود نموده بود و جهد خود را وقف آن نموده بود تا دسیسه های ضد ایشان را رد کند. پس حکمت این را تقاضا میکرد که مسلمانان از موقع استفاده نمایند تا اینکه روزی بیاید که ضروف در آن تغییر کند یا ابو طالب بمیرد که در آن صورت مرحله تغییر خواهد کرد. یعنی جنگ در آنوقت لازم نبود. و اگر جنگ لازم شود مسلمانان باید جنگ کنند.

حکمت نهم در از دست کشیدن مؤمنان از جنگ در مکه این بود که اگر جنگ میشد مسلمانان به کشف نمودن تمام اوراق شان مجبور میشدند. تعداد بسیار زیادی از مؤمنان ظاهر میشدند که ایمان آوردن خود را هنوز علنی نه نموده اند. مرحله این را نمیخواهد. این مرحله با جهریت دعوت برای رسول الله (ص) و تعداد کمی از صحابه متمیز بود که دارای مَنعَت بودند یعنی مانند ابوبکر صدیق (رض) یا غیر او. لاکن عموم مسلمانان خود را علنی نساخته بودند. اگر جنگ در اوایل دوره ای مکه رخ میداد موضوع دار الأرقم بن ابی الأرقم (رض) کشف میشد. و نه مسلمانان میتوانستند با فوج

های مردم صحبت کنند و قتیکه آنها به مکه برای حج میآمدند. و نه مسلمانان میتوانستند از مکه به جای دیگر خارج بروند. و برگشت نمایند اگر در سفر میبودند. قید شدیدی بالای مسلمانان وضع میشد و دعوت حتماً به تأخیر می افتاد. پس طلب این مرحله این بود که مسلمانان از جنگ دست بردارند. تا آن به کشف شدن تمام اوراق مسلمانان نکشاند در قتیکه مسلمانان شدیداً به راز پوشی احتیاج دارند.

نقطه ای دهم و اخیر در این تحلیل، و طبعاً حکمت های بسیار زیادی دیگری هم است که ما آنرا نمیدانیم و الله سبحان و تعالی آنرا میداند، حکمت دهم و اخیر اظهار قدرت الله عز و جل و قوت اش و عزت اش و حکمت اش بود. در مقابل همه در مکه و در اطراف آن و در زمان شان و در زمان های بعد از آن ظاهر شد که مؤمنان چطور ضعیف بودند. واضحاً ظاهر گشت که چطور مؤمنان مقومات و ترکیب های جواب مادی را نداشتند چه رسد به مقومات انتصار. بعداً سبحان الله، نشانه های عجیبی ظاهر خواهد شد. موضوعاتی رخ خواهد داد که در عقل بشر نمی گنجد. و الله حکیم برای اولیای خود تدبیر خواهد گرفت که ضعف به قوت مبدل خواهد گشت و ذلالت به عزت مبدل خواهد گشت و خوف به امن مبدل خواهد گشت. و تعذیب و تبعید و اهانت و قتل و همه ای آن به سیادت و تمکین مبدل خواهد گشت. در آن بدر خواهد بود و احزاب خواهد بود و فتح مکه و تبوک و غیر آن از جنگ ها خواهد بود. و بعد از آن فتح فارس و روم و انتشار اسلام خواهد بود. تمام آن از این ضعفای قلت که در مکه تعذیب میشدند. صنع الله الذی اتقن کل شی. صُنع آن خدای که استوار ساخت هر چیز را. (النمل ۸۸) کار الله بود که هر چیز را میداند. این دلیل واضحی بود به قدرت الله عز و جل.

پس برای این اسباب الله عز و جل دست مؤمنان را در دوره ای مکه از جنگ گرفت. و بعد از آن زمانی خواهد آمد که در آن جنگ اجازه داده خواهد شد. و زمانی خواهد آمد که به جنگ امر

خواهد شد. و هر مرحله طبیعت خود را دارد. و اگر بخواهیم تقلید رسول (ص) را کنیم لازم است به مراحلی که در آن زندگی میکنیم معرفت داشته باشیم و بدانیم که به کدام مراحل رسول (ص) مشابهت دارد. بی پروائی مردم مکه زیاد شد و تعذیب زیاد شد. و موضوع بالای مؤمنان ضیق ساخته شد. اینجا رسول الله (ص) از این مرحله ای که گذشت به مر حله ای جدید دیگری انتقال نمودند که مناسب بود برای جنگ مضریکه اهل باطل آنرا راه می انداختند. اهل ایمان ازدیاد یافتند. و مشکل شده بود که همه ای آنها در شهر کوچک مکه پنهان بمانند. موضوع مؤمنان حتماً کشف میشد. در چنین موقف چگونه رفتار شود؟ مسیر تعذیب و قتل است. و مسلمانان قدرت جنگ را با اهل باطل ندارند. حل چه است؟ رسول الله (ص) تصمیم جدیدی خواهند گرفت. مسلمانان را از این مرحله به مرحله ای دیگری نقل خواهد داد. چه خواهد بود آن مرحله و چطور مسلمانان به مرحله ای جدیدی انتقال خواهند نمود؟ و عکسل العمل کافران در مقابل عکسل العمل مؤمنان چه خواهد بود؟ آنرا و غیر آنرا انشاء الله در در درس آینده خواهیم دانست. فسَتَذكُرونَ ما أقولُ لكُم و أُفَوِضُ أمری إلى اللهِ إن اللهَ بصيرٌ بِالعِبادِ و جزاكُمُ اللهُ خيراً كَثيراً و الّسلام عليكم و رحمت الله وبركاته.